

نامه سرگشاده منظوم به آغای مزدک که از گذشته اش ندامت کشید

خود شناسی

نوش جان ای مزدک صاحب قلم
با شرایط در تغییری دمبدم
گاه ز عرض و گاه ز طولش میبری
اینچنین با نرخ روزنان می خوری
یکزمان رنگین تر از سرخ هابودی
در امر ونهی کاف وجیم وبابودی
می تپیدی هر طرف چون گرگ نر
تا نگیرد آهو را فرد دیگر
درس نخوانده، پله هارا پیمودی
در قله ها با ریسمان بالا شدی
سرکشیدی نعره «هورا» زکوه
گفتی «هورا» شأن ما است، آبرو
این شعار است رمز وراز دوستی
شوروی هاست زیب و ناز دوستی
گاه دروگش وصف کردی گاه رفیق
بر نشان تیر میگریفتی خوب دقیق

زین چنین اوصاف خود مشهورشده
 گشتی انترنشنالیست وزبومیها دورشده
 چه شد یک دم ز اعقابت بریدی؟
 ویا اینکه «مرشد» نو خریدی؟
 از قدرتت در حزب تأسف کرده ئی
 بر جبین خویشتن، توف کرده ئی
 گفته ئی از حزبی ها بر کنده ام
 ز اعمال گذشته، شرمنده ام
 نه عزیزم! «هوشیاری ات» گذشت
 آن زمان «مهره داری ات» گذشت
 نرخ بر نان، آن زمان ها سهل بود
 گرچه نان خورمثل تو نا اهل بود
 این زمان ها نان دهند و جان گیرند
 حیثیت از خادم نادان گیرند
 یا کتاب «خرس گیر» نا خوانده ئی
 یا از زمان خیلی ها دور مانده ئی

خود شناسی خوب چیز است هم وطن

در شناخت خود بجویاری زمن

مصطفی انصار

منظور از کتاب «خرس گیر» کتاب «تلک خرس» نوشته دگروال یوسف

